

مفهوم عشق از دیدگاه مولانا و یونس امره

حسین آریان*

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۳

لیلی عباسی منتظری**

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۱۵

چکیده

عشق یکی از اصول و آموزه‌های اساسی در جهان‌بینی عرفانی اکثر عرفاست. بسیاری از آن‌ها عشق را شرط اساسی در سیر و سلوک برای وصول به حق و رسیدن به معرفت و یقین می‌دانند. در مکتب مولانا نیز این مسأله از جایگاه والایی در رسیدن آدمی به کمال و شناخت ذات احدیت برخوردار است. با توجه به تأثر شدید یونس امره (شاعر عارف ترک) از مکتب و ایدئولوژی مولانا، این مقوله در اشعار وی نیز از اهمیت بسزایی برخوردار گشته و به نقطه محوری در اندیشه و تفکر او تبدیل شده است؛ لذا در این مقاله برآنیم تا به بررسی تطبیقی این مفهوم با استناد به اشعار عرفانی مولانا و یونس امره بپردازیم. در حقیقت هدف ما تحلیل دیدگاه‌های مشترک و متفاوت هر دو شاعر نسبت به عشق و ماهیت آن است.

کلیدواژه‌ها: مولانا، یونس امره، عشق، حقیقی و مجازی.

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان. Arian.amir20@yahoo.com

** دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج. Droozan@yahoo.com

نویسنده مسؤول: لیلی عباسی منتظری

مقدمه

شهرت جهانی مولانا چه در زمان حیات وی، و چه پس از آن همواره منجر به تأثیر بسیاری از عرفا و شعرا از اندیشه‌های وی گردیده است. در این میان اثرپذیری سرایندگان ایرانی به دلیل اشتراکات فرهنگی و زمانی و مولد مولانا، و نیز گویندگان ترک به دلیل مهاجرت و حضور مولانا و ارتباط نزدیک وی با ترکان از بسامد بالایی در تاریخ ادبیات جهان بهره‌مند است. یکی از کسانی که به شدت تحت تأثیر افکار و دیدگاه‌های مکتب عرفانی مولانا قرار گرفته، یونس/مره است.

وی در سال ۶۳۸ هـ ق و در دوران پر آشوب حمله مغول چشم به جهان گشود. تلمذ از مکتب عرفای بزرگ آن زمان نظیر حاجی بکتاش و تاپتوک بابا از طرفی، و دیدار با مولانا و گفت‌وگو با وی پیرامون اصول و آموزه‌های عرفانی (مطابق پاره‌ای روایات) از طرف دیگر به اضافه ذوق سلیم و علم بی‌نظیر وی منجر به آفرینش کلامی بی‌نظیر و اشعاری پر محتوا از جانب وی شد که شهرتی جهانی را پا به پای مولانا در ادبیات ترکیه برایش به ارمغان آورد.

البته شهرت/مره نه به خاطر کلماتی است که به کار برده؛ او خود می‌گوید: «من برای جنگ به دنیا نیامده‌ام، رسالت زندگی من عشق است» (بی‌نا، ۱۳۹۲: ۹۵). «وی در حقیقت با بیان اینکه «عشق به مخلوق را به خاطر خالق می‌باید، نقطه عطفی در تاریخ انتقادی و اجتماعی بشریت ایجاد نمود. اشعار یونس/مره بیش از آنکه نشانگر الهام‌پذیری وی از آموزش‌های مثبت کلاسیک، کتاب و هم‌چنین مکتب و مدرسه باشد، حاکی از تأثیرپذیری وی از دیدگاه تصوفی، فرهنگ تکیه و خانقاه و بیش از همه دیدگاه فردی و محیط و ادبیات شفاهی است که در عصر حیاتش وجود داشته است» (گلکاریان، ۱۳۸۷: ۹).

علاوه بر این همان‌طور که می‌دانیم یکی از اصول اساسی در جهان‌بینی و مکتب عرفانی مولانا توجه به مفهوم عشق و ماهیت و چیستی آن است. بر همین اساس شاید

به جرأت بتوان وی را یکی از گردآوردندگان و مفسران بزرگ این مفهوم تا عصر و زمانه خود دانست. اگرچه پیش از او بسیاری از شعرا و عرفای بزرگ از این پدیده شگرف داد سخن داده‌اند و زوایای گوناگون آن را به حسب ذوق سلیم و اصول ایدئولوژی خویش بیان کرده‌اند؛ اما جنس سخن مولانا و توجه او به مقوله عشق در میان همه بزرگان و سراینده‌گان تا عصر خود کم‌نظیر و تا حدودی بی‌نظیر از آب درآمده است. بنابراین با توجه به تقارن زمانی و تأثیر امره از مولانا در مطالعه حاضر بر آنیم تا نگاه هر دو شاعر را نسبت به مقوله عشق و مفهوم آن مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم. در حقیقت هدف ما شناساندن بیش‌تر پیروان مکتب مولانا و نبوغ ذاتی آن‌ها در ترشیح و پروراندن اصول و آموزه‌های اوست. با توجه به بهره‌گیری یونس امره از تفکر مولانا، قسمت اول مقاله را به بررسی دیدگاه‌های مشترک هر دو در باب عشق و اقسام و ویژگی‌های آن قرار داده‌ایم؛ در مقابل از آنجایی که پاره‌ای تفاوت‌ها در سبک شخصی و اندیشه فردی هر دو نسبت به این امر موجود است لذا قسمت دوم را به بررسی و تحلیل تفاوت‌های دیدگاهی آن‌ها اختصاص داده‌ایم.

ویژگی‌های مشترک

بر مبنای شواهد استخراج شده از اشعار مولانا و نیز اشعار عرفانی موجود در دیوان یونس امره در باب ماهیت عشق و ویژگی‌های خاص آن، پاره‌ای از موارد در جهان‌بینی و تعریف هر دو از عشق یکسان بوده است که این امر ناشی از تأثر و تلمذ یونس امره از مکتب عرفانی مولانا و اصول و آموزه‌های اوست. آنچه ذیلاً به بررسی و بیان آن می‌پردازیم همین اصول مشترک در کلام مولانا و یونس امره در شرح و توصیف عشق است.

رابطه دوسویه

یکی از شرایط اساسی در دوام و پایداری عشق دوسویه بودن آن است؛ در حقیقت تا زمانی که جذبه و کششی در وجود عاشق و معشوق به یکدیگر نباشد، احساس ناز و نیاز هم شکل نخواهد گرفت و پس از مدتی دل سردی به بار می‌آورد و اساس و بنیان رابطه را از هم می‌گسلاند. در واقع این عشوه‌گری‌ها و دلربایی‌های پنهانی معشوق، تلاش عاشق را در رسیدن به وصال و پایداری در راه عقیده بیشتر و استوارتر می‌کند، در مقابل معشوق نیز خواهان کشش‌ها و بی‌قراری‌های عاشق است. مولانا در این زمینه می‌گوید:

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جویای او

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۳/۴۳۹۶)

بر همین اساس اصل و فلسفه کلام حق نیز در قرآن کریم «يُحِبُّهُمُ وَيُحِبُّونَهُ» بر مبنای همین ویژگی عشق است. این امر «نزد انسان مبنی بر جاذبه لطف الهی است. بدین ترتیب عشقی که عارف را در حق فانی می‌کند بازتاب محبت الهی است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۵۰۴). یونس امره در این باره می‌گوید:

گر آن دوست به ما سر نزند
من به دوست رجعت خواهم کرد
دلم گوید که ای دل صبر پیشه کن
بینی که از تو خبر خواهد گرفت

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۳۶)

مقام عشق

همان‌طور که می‌دانیم در جهان‌بینی عرفانی، عشق از عظمت و مقام والایی برخوردار است، زیرا اصل آفرینش و خلقت موجودات بر مبنای جاذبه عشق است و تجلی حق

در روز الست نیز مصداقی بر این ادعاست. بنابراین عشق نزد عرفا از قداست والایی برخوردار است. این امر در کلام مولانا به کرات و به تفصیل بیان شده است. به عقیده وی عشق چنان عظمتی دارد که همه پدیده‌های آفرینش مسخر اویند و مقام شاهان پیشیزی در برابر آن ارزشی ندارد:

غیر هفتاد و دو ملت کیش او تخت شاهان تخته‌بندی پیش او

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۳/۴۷۳۴)

وی هم‌چنین بلندی آسمان را تعبیری از بلندی مقام عشق می‌داند و می‌گوید:

من بدان افراشتم چرخ سنی تا علو عشق را فهمی کنی

(همان: ۲۷۴۲/۵)

یونس/ امره نیز مقام عاشق را مقامی آسمانی و او را موجودی بلند مرتبه می‌پندارد که

در عرش الهی گام می‌نهد:

از وجود بحر است که همه را آب گرفته

اما همه را عرضه آسمان‌ها می‌کنم

بر مرکب ابرها بگردید

بدانید آن‌که به عرش رسیده است، منم

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۴۶)

به عقیده وی عشق گوهر یگانه و بی‌نظیری است که هر دستی شایستگی لمس آن را

ندارد، و تنها خواص و پاکان از آن بهره‌مندند که این دیدگاه هم به نوعی بیانگر برتری

و پاک بودن مقام عشق و عاشقان از امور مادی و دنیوی است:

باز ما غواص شدیم

باز از دریا گوهر گرفتیم

صراف می‌باید که قدر گوهر را بداند

(همان: ۳۲)

وصف‌ناپذیری

از آنجایی که عشق حسی درونی و ذوق فطری است بنابراین با معیارهای مادی و دانش محدود ما هیچ سنخیتی ندارد، و نیز از آنجایی که عقل و زبان ابزارهای مادی و محسوس بشری هستند لذا از ادراک و توصیف آن عاجز و ناتوان‌اند. یونس / مره در این زمینه می‌گوید:

قلم به عشق دزدیده شد

عالم به عشق اسیر شد

(همان: ۵۹)

مولانا نیز در اشعار خویش بارها و بارها به این ویژگی عشق اشاره کرده است. وی پس از بیان ناتوانی اندیشه و بیان آدمی در شرح و معرفی عشق، دو وسیله را در شناخت و شرح آن مؤثر می‌داند:

الف) به عقیده مولانا بهترین و جامع‌ترین وسیله در شناخت و معرفی عشق خود عشق است:

لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است	گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت	چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت	عقل در شرحش چو خر در گل بخفت

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۱۵-۱/۱۱۳)

ب) هم‌چنین از نظر مولانا «آنچه تا حدودی واسطه بیان عشق است موسیقی است، چون عشق ذاتاً دوجنبتین است، موسیقی هم که محمل آن است دوجنبتین می‌گردد، خوش‌ترین آوازهای ما آن‌هایی هستند که گویای غمبارترین اندیشه‌های ما باشند. عشق بزرگ‌ترین راز حیات است که به زیّ موسیقی درمی‌آید» (عبدالحکیم، ۱۳۸۳: ۴۸):

نی حریف هر که از یاری برید

پرده‌هایش پرده‌های ما درید

همچو نی زهری و تریاکی که دید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
(همان: ۱۲- ۱/۱۱)

سریان عشق در مخلوقات

در بسیاری از کتب عرفانی و نیز در جهان‌بینی اکثر عرفا اعتقاد به جریان یافتن عشق در میان تمام پدیده‌های خلقت وجود دارد. «همانگونه که تجاذب بین اجزاء متجانس، عشق را در قلمرو ارکان و عناصر مسلط می‌دارد، تجاذب بین اجزاء غیر متجانس هم در اقلیم ترکیبات، عشق را مجال سلطه و نفوذ می‌دهد و بدین‌گونه کائنات عالم از کل و جزو و بسیط و مرکب و هرچه هست مسخر عشق است و آنچه عشق را محدود می‌کند حکمت بالغه و عنایت کامله حق است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۴۹۴)؛ مولانا در این زمینه می‌گوید:

دور گردون‌ها ز موج عشق دان
گر نبودی عشق بفسردی جهان
کی جمادی محو گشتی در نبات
کی فدای روح گشتی نامیات
روح کی گشتی فدای آن دمی
کز نسیمش حامله شد مریمی
هر یکی برجا ترنجیدی چو یخ
کی بدی پرآن و جویان چون ملخ
(همان: ۵۹- ۵/۳۸۵۶)

یونس/ امره نیز تمامی عالم و پدیده‌های موجود در آن را اسیر عشق می‌داند و می‌گوید:

قلم به عشق دزدیده شد
عالم به عشق اسیر شد

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۵۹)

ازلّیت عشق

بر مبنای آیه ۱۷۲ سوره اعراف، خداوند در روز الست بر تمامی مخلوقات جلوه نموده و آن‌ها را شیفته و سرگشته خود کرده است. علاوه بر این بنا به تعبیر بسیاری از مفسرین این حدیث پیامبر(ص) که فرموده است: «اول ما خلق الله العقل» (غزالی، ۱۳۸۵، ۱: ۸۹) که درباره عقل و جایگاه آن در سلسله مراتب آفرینش است، درحقیقت تعبیری برای عشق و ازلی بودن آن است. «آنچه باید بدانیم این است که عشق و محبت نوعی تجلی میان دو تجلی است و آن تجلی دائمی است که در آن انقطاعی نیست، و عالی‌ترین مقامی است که حق برای بندگان عارف خود در آن تجلی می‌کند. ابتدای آن تجلی ذوق است که هرکس آن را نچشیده باشد حق را هم نشناخته باشد» (غراب، ۱۳۸۷: ۷۸). مولانا در این زمینه می‌گوید:

هرکه از جام الست او خورد پار هسّتش امسال آفت رنج و خمار

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۵/۸۳۱)

یونس/مره نیز عشق موجود در جهان را ناشی از سرمستی مخلوقات از جرعه شراب ازلی می‌داند و می‌گوید:

از یک ساقی شراب خوردیم

میخانه‌اش فراتر از عرش

با یک قدح اسیر شدیم

جان‌ها همه پیمانه‌اش

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۶۷)

جایگاه عشق

همان‌طور که می‌دانیم عشق احساسی درونی است و جایگاه و مرکز این احساس درون دل و روان آدمی است. از آنجایی که عشق حس پاک و ذاتی است لذا دل که

پاکی و صفای آن پایدار و بالقوه است و به عالم معنا و عواطف پاک انسانی ارتباط دارد، به بهترین نحو به جایگاهی منزّه و آراسته جهت قرار گرفتن عشق تبدیل شده است. علاوه بر این التذاذ از زیبایی‌ها در این هسته وجود آدمی نهفته است به طوری که در ادب عرفانی از آن با عنوان «یوسف» یاد شده است. عشق نیز که نوعی بهره بردن و تمتع از زیبایی‌ها و جمال معشوق است در این جایگاه متجلی شده است. یونس/امرّه در این زمینه می‌گوید:

عشق پیشوای ماست دل جماعت او
دوست قبله‌گاه است و نماز صورت او

(همان: ۷۶)

مولانا نیز در این خصوص می‌گوید:

عاشق عشق و شکرخاییم کرد
بر دلم زد تیر و سوداییم کرد

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۳/۴۱۳۸)

اهمیت این مسأله تا بدانجاست که یونس/امرّه دل بی‌عشق را دلی مرده می‌داند، که از هر نوع احساس و عاطفه تهی مانده و شبه سنگ گردیده است:

دلی که بی‌فروغ عشق است
به سان سنگ می‌ماند

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۳۱)

عشق حقیقی و مجازی

عشق از منظر عرفا به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: عشق حقیقی (روحانی) تلاش جهت رسیدن به معرفت و کمال و وصال معشوق حقیقی است؛ در مقابل عشق مجازی (جسمانی و مادی) تلاش در جهت کسب و تصاحب معشوق زمینی و التذاذ جسمانی است. در بینش بسیاری از عرفا عشق مجازی نیز می‌تواند زمینه‌ساز عشق

حقیقی باشد زیرا معشوق زمینی جلوه‌ای از جمال معشوق ازلی است و اشتیاق به او آدمی را به ذات حق نزدیک‌تر می‌سازد. مولانا به کرات از عشق حقیقی خود به ذات احدیت که علت‌العلل تمام هستی و آفرینش است سخن می‌گوید:

چون در زرادخانه باز شد
غمزه‌های چشم تیرانداز شد
عاشق آنم که هر آن آن اوست
عقل و جان جاندار یک مرجان اوست
(استعلامی، ۱۳۶۹: ۴۱۳۹ و ۳/۴۱۳۷)

یونس/مره نیز در این باره می‌گوید:

عشقت مرا شیدا کند
مرا تو باید و باید تو باشی
دی و کنون بسوزم از عشقت
مرا تو باید و باید تو باشی

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۲۴)

وی هم چنین معتقد است که عشق حقیقی هرگز کهنه نمی‌گردد و روز به روز افزون‌تر و پر حرارت‌تر می‌شود:

نامم بود یونس امره
هر روز که می‌گذرد، آتشم شعله می‌کشد

(همان: ۲۵)

بر مبنای همین پایداری و استواری عشق حقیقی در دل آدمی است که مولانا از آن با لفظ «زنده» یاد کرده است و می‌گوید:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای
زنده معشوق است و عاشق پرده‌ای

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۱/۱۳۰)

یونس/مره نیز عاشق حقیقی را زنده جاودان می‌داند که هرگز نمی‌میرد:

گویند عاشق مرده است، ندا می‌زند

آن که مرده جسد حیوان است، عاشق نمی‌میرد

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۷۷)

مولانا هم‌چنین معتقد است که عشق حقیقی بالقوه در نهاد همه مخلوقات هست و قدمت دارد:

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۱/۶۱۰)

ارزش و مقام عشق حقیقی تا بدانجاست که مولوی عاشق راستین را شایسته ادراک اسرار الهی می‌داند، زیرا عشق حقیقی سرچشمه دانش و حکمت است:

این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست

(همان: ۱۵۳۶ / ۲)

در حقیقت «عشق»، سالک را از حصر اعتماد بر حس نجات می‌دهد و با رهایی دادنش از «خودی» که تعلقات حسی منشأ آن است وی را به قلمرو مکاشفه می‌کشاند، که شک و وسوسه علم بحثی در آنجا راه ندارد و هر آنچه قیاس و برهان عقلی آن را در حجاب شک و تردید مستور داشته باشد در اینجا برای عارف بی‌نقاب و مکشوف است و حکم رؤیت و عیان دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۵۴۱). یونس/امرہ نیز انسان آگاه و بهره‌مند از دانش را شایسته سرمستی از شراب عشق می‌داند و می‌گوید:

از شراب عشقش کسی سرمست است

که معنای حق را درک کرده باشد

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۳۸)

و این امر را ناشی از حکمت‌آمیز بودن عشق می‌داند:

گر به سلطان رسد بنده‌اش سازد

عشق پدیده‌ای با حکمت است

(همان: ۵۱)

یکی دیگر از ویژگی‌های عشق حقیقی حیرت و سرگشتگی است. عاشق بی‌تاب در جست‌وجوی معشوق و رسیدن به وصال اوست؛ اما معشوق ازلی گاه رخ می‌نماید و عاشق را شیفته‌تر می‌سازد و گاه از دیده‌های قلب وی پنهان می‌گردد و دائماً در تجلی و غیاب است. این امر باعث می‌شود که عاشق راستین احوال ثابتی نداشته باشد و هر لحظه به حالی می‌گردد. یونس/مره در این زمینه می‌گوید:

نالان و گریان می‌دوم
با خون عشق آغشته‌ام
مجنون نیم، عاقل نیم
بین عشق را با من چه کرد؟
گه چون نسیمی می‌وزم
چون راه با خاک و خسم
گاهی به سیلم، جاریم
بین عشق را با من چه کرد؟

(همان: ۴۸)

مولانا نیز جنون حاصل از عشق را سبب سرگشتگی و حیرت عاشق می‌داند و در توصیف احوال وی می‌گوید:

یک قدم چون رخ ز بالا تا نشیب
یک قدم چون پیل رفته بر وریب
گاه چون موجی بر فرازان علم
گاه چون موجی بر فرازان علم

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۵-۲/۱۷۸۴)

همان‌طور که می‌دانیم عشق در آغاز آسان و خوش جلوه می‌کند اما ورود به طریق آن آغاز سختی‌ها و دشواری‌هاست. عاشق حقیقی با جان و دل پذیرای این مشکلات است و از این عذاب لذت می‌برد. یونس/مره در بیان عذاب‌آور بودن عشق می‌گوید:

کیست آنکه به دیگری تیر زند

اما بگوید غصه و نگرانی نیست

فریاد و آهی هم نیست

عشق پدیده‌ای با عذاب است

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۵۱)

مولانا این خاصیت موجود در عشق را برای تشخیص سره از ناسره و عاشق حقیقی از عاشق دروغین لازم و ضروری می‌داند، تا تنها کسی که عاشق است در این طریق گام بردارد و دشواری‌های آن را به جان بخرد و تحمل کند:

بس شکنجه کرد عشقش بر زمین
خود چرا دارد از اول عشق کین
عشق از اول چرا خونی بود
تا گریزد هر که بیرونی بود

(۴۷۵۱-۳/۴۷۵۰)

مجموع این رنج‌ها و دشواری‌هاست که وجود عاشق را از صفات مادی و بشری می‌آلاید و او را پاک و آراسته می‌کند؛ از این روست که فنا شدن در راه وصال معشوق (چه فنای جسمانی چه فنای روحانی) یکی از مهم‌ترین حقایق نهفته در ماهیت عشق است. مولانا در این زمینه می‌گوید:

آنچه اصل عشق است و ولاست
آن نکردی، اینچه کردی فرع‌هاست
گفتش آن عاشق بگو کآن اصل چیست
گفت اصلش مردن است و نیستی است
تو همه کردی، نمودی، زنده‌ای
هین! بمیرار یار جان بازنده‌ای

(استعلامی، ۱۳۶۹: ۵۷-۵/۱۲۵۵)

البته سه قرن پیش از مولانا و مکتب عرفانی وی، «حلاج» از این فنا در راه عشق سخن گفته است که: «عشق را دو رکعت است، که وضوی آن جز با خون روا نشود» (روان‌فرهادی، ۱۳۷۵: ۸۲. یونس امره نیز شرط بهره‌مندی از عشق را در فنا شدن صفات مادی می‌داند و می‌گوید:

گر عاشق حق باشی، یقین که خدا دری را به رویت می‌گشاید

گر حبّ خدا را می خواهی، می بایدت که خانه منیت را ویران کنی

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۳۹)

ویژگی دیگری که هم مولانا و هم یونس/مره در خاصیت عشق (اعم از حقیقی و مجازی) به آن اشاره نموده اند راهبری عشق است، اینکه عاشق آن را سرمشق راه خویش قرار می دهد و تمام هستی خود را صرف معشوق و رضایت او می کند. مولانا در این زمینه می گوید:

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
(۱/۲۴)

یونس/مره نیز عشق را راهبر و راهنمای خود می داند و می گوید:

مجنون شدم، نامم یونس
عشق شد راهبرم
به حضرتش بگویند که بی کسم
آن که رخ بر آستانش می ساید، منم

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۴۷)

تشبیهات عشق

مفهوم عشق در کلام و بیان عرفا و شاعران در طول تاریخ همواره با بسیاری از مفاهیم و پدیده های طبیعی توصیف شده است، و هر کدام از سرایندهگان به زعم خود عشق را به پدیده ای از پدیده های خلقت تشبیه کرده اند تا درک ماهیت آن بر مخاطبان آسان تر و محسوس تر باشد. با بررسی های انجام شده در جهان بینی مولانا و یونس/مره به پاره ای از تشبیهات مشترک برمی خوریم که حاکی از دیدگاه یکسان آن دو نسبت به محسوس نمودن ماهیت عشق است. این تشبیهات عبارت اند از:

الف) آتش

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هرکه این آتش ندارد نیست باد
(۱/۹)

آتش عشق آمده تا بسوزاند و برود

این سر سوداگر من سزاوار سختی بود تا بکشد و برود

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۹۰)

ب) دریا

عشق بحری آسمان بر وی کفی
چون زلیخا در هوای یوسفی
(استعلامی، ۱۳۶۹: ۵/۳۸۵۳)

ای دوست خوب در دریای عشق

مایلم غرق شوم و در آن بگردم

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۳۵)

ج) خورشید

عشق ربّانی است خورشید کمال
امر نور اوست خلقان چون ظلال
(استعلامی، ۱۳۶۹: ۶/۹۸۳)

بشنوید که ای یاران

عشق به سان خورشید است

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۳۱)

ویژگی‌های متفاوت

علی‌رغم تأثیر شدید یونس/امرّه از مولانا در باب عشق و اصول مربوط به آن، با مطالعه عمیق و دقیق اشعار هر دو به ابیات و شواهدی برمی‌خوریم که حاکی از دیدگاه شخصی آن‌ها نسبت به مقوله عشق و عاشقی است. اگرچه بسیاری از پژوهشگران

ممکن است این امر را تا حدودی در وهله اول به حجم دو اثر ذکر شده ارتباط دهند، با این حال و بر مبنای پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه و نیز با توجه به مسائل و ویژگی‌های ذکر شده توسط مولانا و یونس/مره، این احتمال تا حدودی ضعیف به نظر می‌رسد. لذا جهت تبیین بیشتر این مسأله در مطالعه حاضر بر آن شدیم تا بحثی را جداگانه به ذکر این امور بر مبنای شواهد استخراج شده اختصاص دهیم. بر همین اساس این قسمت به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول به بیان ویژگی‌های شخصی عشق از دیدگاه مولانا می‌پردازد و بخش دوم به بررسی این امر در کلام یونس/مره اختصاص دارد.

الف) ویژگی‌های عشق از دیدگاه مولانا

یکی از ویژگی‌هایی که مولانا در توصیف ماهیت عشق بیان می‌کند این است که حقیقت عشق را پنهان می‌داند:

سخت پنهان است و پیدا حیرتش
جان سلطانان جان در حسرتش
(استعلامی، ۱۳۶۹: ۳/۴۷۲۳)

البته وی دلیل این امر را ناشی از جلوه‌های گوناگون عشق می‌داند و می‌گوید:
صدق او هم بر ضمیر میر زد
عشق هر دم طرفه دیگری می‌پزد
(همان: ۵/۲۷۷۵)

تقابل عقل و عشق یکی دیگر از اصول مطرح شده توسط مولانا در باب عشق است. از آنجایی که عشق یک حس ذوقی و فطری است لذا هیچ‌گونه سنخیتی با عقل و فرمول‌های منطقی ندارد. درحقیقت «عقل نیرویی محافظه‌کارانه است و عشق نیرویی انقلابی، یعنی عقل مأموریتش حفظ است، آدم عاقل همیشه می‌خواهد احتیاط کند، می‌خواهد خودش را نگه دارد و همه چیز را برای خودش می‌خواهد. اصلاً کار عقل این است. عشق بر عکس است، اصلاً نیرویی است که می‌خواهد از خود بیرون

بباید» (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۰۴). مولانا در دفتر چهارم ذیل داستان «تنازع مجنون با ناقه» این تقابل را به خوبی به تصویر کشیده است؛ از یک طرف عقل، عاشق را از رفتن به سوی معشوق باز می‌دارد و از جانب دیگر عشق و سودای حاصل از آن، عاشق را به رفتن به جانب معشوق تحریک می‌کند:

عشق و سودا چون که پر بودش بدن می‌نبودش چاره از بین خود شدن
آن که او باشد مراقب، عقل بود عقل را سودای لیلی در ربود
(همان: ۸-۴/۱۵۳۷)

البته مولانا عقل کمال‌گرا را لازمه درک مقام عشق می‌داند، و معتقد است کسی که از عقل کامل بی‌بهره باشد عاشق جمادات و جلوه‌های ظاهری و مادی می‌شود و از حقیقت عشق غافل می‌ماند:

دانش ناقص کجا این عقل زاد عشق زاید ناقص، اما بر جماد
بر جمادی رنگ مطلوبی چو دید از صفیری بانگ محبوبی شنید
دانش ناقص نداند فرق را لاجرم خورشید داند برق را
(همان: ۹-۲/۱۵۳۷)

ویژگی دیگر عشق از نظر مولانا ارتباط آن با عالم خیال است، که البته این امر ناشی از تأثر مولانا از مکتب ابن عربی و اندیشه‌های اوست. وی در این زمینه می‌گوید: «هر فردی که تو بی‌سببی به آن عشق می‌ورزی، عشق تو به او تنها پس از آن است که آن عشق در عالم خیال و تصور او حاصل شده است، و برای آن در عالم خیال و تصور خود مثال و نمادی ممتاز ساخته است و معشوق خود را بر آن نمود و نماد مطابق یافته است، اگر مطلب چنین نبود وقتی که عاشق کسی که با چشم یا گوش یا یکی از حواسش تعلق خاطر می‌یافت از او جدا می‌شد آن تعلق خاطر هم از او جدا می‌گشت، در حالی که ما این مطلب را این‌گونه نمی‌بینیم» (غراب، ۱۳۸۷: ۹۹). بنابراین مولانا عنصر خیال را یکی از شرایط لازمه و اولیه عاشق می‌داند و می‌گوید:

دوستی و وهم صد یوسف تند اسحر از هاروت و ماروت است خود
صورتی پیدا کند بر یاد او جذب صورت آردت از گفت‌وگو
(همان: ۳-۵/۳۲۶۲)

یکی دیگر از ویژگی‌های عشق از منظر مولانا این است که عاشق را کور و کر می‌کند. در حقیقت این بدین معناست که عشق نه تنها بر صاحبش حاکم است و فرمانروایی می‌کند بلکه عاشق را نسبت به هر مسموعی غیر از کلام معشوق ناشنوا و نسبت به هر شیء دیدنی غیر از وجود معشوق نابینا می‌سازد، تا توجه محض و خالص او به جانب معشوق باشد و از او دور نیفتد. این در حالی است که عاشق نیز خواهان این شرایط است؛ چرا که چیزی جز معشوق و وصال او نمی‌خواهد:

کورم از غیر خدا بینا بدو مقتضای عشق این باشد بگو
(همان: ۳/۳۲۶۵)

ب) ویژگی‌های عشق از دیدگاه یونس امره

عشق در جهان‌بینی یونس/ امره جایگاه بی‌نظیر و والایی دارد؛ به گونه‌ای که خود را طفیل مکتب عشق می‌داند و می‌گوید:

ما طالب علمیم و کتاب عشق را از بریم
خداست مدرس ما، عشق مدرسه ماست

(گلکاریان، ۱۳۸۷: ۸۵)

اهمیت این موضوع تا بدانجاست که شرط سیر و سلوک و گام گذاشتن در راه حق و رسیدن به وصال او را عشق می‌داند، و اذعان می‌کند که با همه دشواری‌ها، راه حق بایستی با عشق طی شود تا ادراک آن دلپذیرتر باشد:

وقتی سر بر این راه نهادیم

وقتی با عشق به راه افتادیم

دشواری غربت را

افتاده در آن حس کردیم

(همان: ۴۱)

علاوه بر این امره جایگاه عاشق راستین را بسی بلند و والا می‌بیند، جایگاهی که حق ناظر آن و دوستدار اوست؛ به همین خاطر آرزومند دوستداری حق است تا از این مواهب الهی بهره‌مند گردد:

مگر چه می‌شود که یونس هم دوست ندارد

زیرا دوستداران حق زیادند

او گفت که دوستدارانش را می‌بیند

به خاطر همین سر به زیر و تابع است

(همان: ۳۴)

به خاطر بهره‌مندی از این موهبت الهی است که مقام عاشقان را از مقربان برتر و بالاتر می‌داند، و آن‌ها را غواص دریای عشق الهی می‌داند که در حکمت و معرفت را می‌جویند و به حقیقت نائل می‌گردند:

مقربین بسان دریایند

عاشق باید بر آن غوص زند

غواص می‌باید کز عمق دریا

گوهر خود را بجوید

(همان: ۳۲)

بر همین اساس عاشق راستین را از هر دو جهان فارغ و آسوده می‌داند، زیرا در قید و بند هیچ چیزی جز ذات دوست نیست:

این سخن یونس، یقین دان که گنج نهانی است که بیان می‌شود

هرآنکه عاشق دوست باشد

از هر دو جهان فارغ است

(همان: ۳۹)

بنابراین با توجه به علو مقام عشق و عاشقان، یونس اذعان می‌کند که هیچ کسی نمی‌تواند کلام عاشقان را در وصف جمال و شوق رسیدن به وصال محبوب درک کند؛ تنها عاشق است که می‌تواند سوز عاشق واقعی را احساس کند و کلام او را دریابد:

اسیر دوستم و مجنون او

عاشقان دانند که چه می‌گویم

(همان: ۶۶)

ارزش و اهمیت عشق حقیقی و مشاهده جمال دوست نزد عاشق از دیدگاه یونس امره چنان عظمتی دارد، که عاشق راستین و صادق حاضر است در راه آن هر جور و جفا و عذابی را تحمل کند، تا به وصال دوست و مشاهده جمال محبوب ازلی نائل گردد:

گر بکشم جور و جفا

بگذارید تا بینم رخ زیبای دوست را

(همان: ۲۶)

نتیجه بحث

بر مبنای آنچه گفته شد درمی‌یابیم که عشق در جهان‌بینی مولانا و یونس امره از جایگاه والا و بی‌نظیری برخوردار است. با توجه به تقارن زمانی و تأثر شدید یونس امره از مولانا در بررسی‌های اولیه متوجه پاره‌ای ویژگی‌های مشترک در دیدگاه هر دو نسبت به این مقوله می‌شویم. علاوه بر این هر دو شاعر با توجه به سبک شخصی خویش بعضی از ویژگی‌های منحصر به فرد را درباره عشق و انواع و ماهیت آن بیان کرده‌اند. اگرچه بسیاری از مفسران و پژوهشگران بر این باورند که حجم و محتوای آثار و اشعار

تا حدودی در بیان دیدگاه شخصی دو شاعر نسبت به مفهوم عشق و چیستی آن مؤثر است؛ با این حال با توجه به شواهد استخراج شده این احتمال تا حدودی ضعیف به نظر می‌رسد. در مطالعه حاضر تلاش نگارندگان در وهله اول بر این بوده است که تحلیلی تطبیقی از مفهوم و ماهیت عشق در جهان‌بینی مولانا و یونس امره ارائه دهند، اما به دلیل وجود بینش‌های متفاوت در اندیشه هر دو شاعر، بر آن شدیم تا این امر را نیز در پژوهش حاضر به اثبات برسانیم.

کتابنامه

قرآن کریم.

استعلامی، محمد. ۱۳۶۹، متن و شرح مثنوی معنوی، تهران: انتشارات زوآر.

بی نا. ۱۳۹۲، سعدی روح کمال شرق، کتاب ماه ادبیات، خردادماه ۱۳۹۲، شماره ۷۴، صص ۹۶-۹۲.

زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۹، سرّ نی، تهران: انتشارات علمی.

عبدالحکیم، خلیفه. ۱۳۸۳، عرفان مولوی، تهران: انتشارات علمی.

غراب، محمود. ۱۳۸۷، عشق و عرفان، تهران: انتشارات جامی.

غزالی، محمد. بی تا، احیاء علوم الدین، مصر: انتشارات قاهره.

فرهادی، روان. ۱۳۷۵، معنی عشق نزد مولانا، تهران: انتشارات اساطیر.

گلکاریان، قدیر. ۱۳۸۷، گزیده اشعار عرفانی یونس امره، تبریز: مؤسسه انتشارات یاران.

محمدی، ناصر. ۱۳۷۰، یونس امره شاعر شوریده ترک، نامه فرهنگ، شماره ۴، صص ۸۹-۸۵.

مطهری، مرتضی. ۱۳۸۱، عرفان حافظ، تهران: انتشارات صدرا.